

## آیا رودروی ترکیه ، روسیه همچنان مرشد بازی در قفقاز باقی می ماند ؟

نویسنده Bayram Balci : مدیر انستیتوی مطالعات آناتولی فرانسه (IFEA) در استانبول. وی در رشته های علوم سیاسی و تمدن عربی - اسلامی از انستیتو مطالعات سیاسی گرنوبل و ایکس آن پرووانس فارغ التحصیل شده است و تحقیقات در زمینه تحولات سیاسی و مذهبی در فضای ترکیه (ترکیه ، قفقاز و آسیای میانه) را هدایت می کند.

ترجمه شروین احمدی

تحت رهبری روسیه ، ارمنستان آتش بسی را در جنگ قره باغ در ۱۰ نوامبر سال ۲۰۲۰ پذیرفت ، که بیشتر به تسلیم شباهت دارد. با حمایت نظامی و لجستیکی ترکیه ، آذربایجان از این درگیری پیروزمندانه بیرون آمد. این درس می تواند برای روسیه ، که تا مدتها یک قدرت غالب در قفقاز و محافظ ارمنستان به حساب می آمد ، تلخ باشد. اما در بازی پیچیده تقابل ها و اتحاد های ولادیمیر پوتین و رجب طیب اردوغان ، هر کس چیزی برای بدست آوردن دارد.

در ۲۷ سپتامبر سال ۲۰۲۰ ، جنگ قره باغ بین ارمنستان و آذربایجان با شدتی نادر در گرفت . درگیری بین دو کشور منجمد قلمداد می شد، هرچند جرقه های آن هرگز از گرم نگهداشتن آتش باز نایستادند. این بار بحران عمیق تر است. در مواجهه با عزم راسخ نیروهای آذربایجانی که با تصرف شهر شوشی وارد قلب تاریخی قره باغ شدند ، ارمنستان مجبور شد - با چاقوئی زیر گلو - آتش بسی را بپذیرد که مشابه تسلیم برای ایروان است. مطابق توافقنامه ای که در شب ۹ تا ۱۰ نوامبر تحت نظارت روسیه منعقد شد ، آذربایجان هفت منطقه مجاور قره باغ را بازبایی و بیشتر آنها را کنترل خواهد کرد و فقط یک راهرو

کوچک را به ارمنستان واگذار می کند به طوری که بقیه قره باغ که ارمنی خواهد ماند بتواند به ارمنستان متصل بماند. آذربایجان به لطف موقعیت مستحکم خود دالان عبوری از طریق ارمنستان بدست می آورد که به وی امکان می دهد به استان نخجوان خود متصل شود. این امر موجب می شود که این کشور بتواند خط تداومی بین ترکیه ، آذربایجان ، دریای خزر و سایر جهان ترک زبان ایجاد کند. ارمنی برای جلب رضایت آنکارا ، که نقش آن در این جنگ مهم بود.

روسیه نقشی اساسی در منانجیگری این درگیری ارضی به ارث رسیده از اتحاد جماهیر شوروی سابق داشت. هر بار که درگیری ها از سر گرفته می شد ، وی داور توقف درگیری ها بود. پس از بیش از یک ماه و نیم جنگ شدید که طی آن مسکو با کمال تعجب کر و ساکت باقی ماند و تصور می شد که کنترل وقایع از دستش خارج شده - که مسلماً اینگونه بود - ، روسیه مجدداً به صحنه باز می گردد و نظارت آن بر توافق صلح بین دو طرف نشان می دهد که این کشور هنوز مرشد بازی است. در اینکه روسیه نقشی اصلی در این منطقه دارد، شکی نیست، اما این کشور مجبور به توجه به این امر است که دیگر در «خارج از مرزهای» نزدیکش انحصار بازی را در دست ندارد و باید با حضور یک تازه وارد ، ترکیه ، کنار بیاید. بازی گر جدیدی که از طریق حضور فعال خود در این درگیری به شرکای غربی اش می فهماند که او در یک پیکربندی جدید قرار دارد.

## محافظ مسیحیت

به نام تعلق مشترک به مسیحیت ، روسیه پادشاهی و وارث آن همیشه خود را محافظ مسیحیان معرفی می کردند ، از جمله با توجیه و دفاع از الحاق منطقه محاصره شده قره باغ در خاک آذربایجان به ارمنستان. بنابراین ، در مرحله اول این جنگ ، بین سالهای ۱۹۸۸ و ۱۹۹۴ ، «داوطلبان» شوروی-روسی در کنار ارمنستان جنگیدند و روسیه ارمنستان را به مقدار بسیار بیشتر از آذربایجان مسلح کرد. از زمان

توقف تئوریک درگیری‌ها در سال ۱۹۹۴، ارمنستان به لطف حمایت روسیه، نه تنها منطقه محاصره شده مورد علاقه اش، بلکه هفت منطقه آذربایجان را نیز تحت کنترل خویش درآورد تا محاصره قره باغ را بشکند و تداوم سرزمینی را با ارمنستان تضمین کند. این وضعیت منجر به «مبادله جمعیت» قابل توجهی شده است، اما لازم به ذکر است که توازن در طرف آذربایجان سنگین تر است، زیرا آذری‌های بیشتری خانه‌های خود را در ارمنستان، قره باغ و مناطق اشغالی بنا کرده‌اند.

روسیه دلیل دیگری غیر از هویت و فرهنگ برای حمایت از ارمنستان داشت. از جمله منافع سیاسی و استراتژیک مسکو در حمایت ارمنستان، تلاش‌های روسیه برای ادغام در منطقه بود. این امر شامل پیوستن ایروان به اتحادیه اوراسیا و سازمان پیمان امنیت جمعی (CSTO)، ناتوی مسکو، بود. از طرف دیگر، باکو همیشه نسبت به هر نوع ارتباط با مسکو که آنرا وارث سنت استعماری روسیه تلقی می‌کند، اکراه بیشتری نشان می‌داد.

با این وجود، علیرغم این پیوندهای تاریخی که ارمنستان را تحت حفاظت قرار داده و حتی آنرا به یک کشور تحت الحمایه تبدیل و «روسیه جاویدان» را مجبور به نجات برادر کوچک خود کرده بود، روشن است که از ۲۷ سپتامبر پیکربندی جدیدی در حال شکل‌گیری است. این خویشن داری و یا حتی این عقب‌نشینی روسیه در درگیری‌های آذربایجان و ارمنستان به چه معناست؟ چرا روسیه دیگر به کمک حفاظت شده خود که عضوی از خانواده نظامی او است، نمی‌آید؟ این تغییر انکارناپذیر، که از زمان توافق صلح ۱۰ نوامبر به نظر می‌رسد معادل رها کردن کامل ارمنستان است، ثمره تحول طولانی مدت همه بازیگران محلی و منطقه‌ای حاضر در درگیری قره باغ است.

## ارمنستان دیگر یک اولویت نیست

بیش از همه در آذربایجان باید دنبال دلایلی گشت که موجب شده که روسیه دیگر به نفع متحد سنتی خود، ارمنستان، امکان تأثیرگذاری در درگیری‌های فعلی را ندارد. آذربایجان، که با اشغال قره باغ و مناطق مجاور آن تحقیر شده بود، به آماده سازی عقیدتی، سیاسی و نظامی برای بازپس گیری آنها و به دست آوردن تمامیت ارضی خود ادامه داد. بیست و پنج سال دیپلماسی بی حاصلی که نتوانست به صلح برسد، تبلیغات جنگی آذربایجان، بسیج رسانه‌ها و مدارس، با دقت این درگیری را در خدمت اهداف ملی گرایانه به کار گرفت. مساله قره باغ به یک امر مقدس تبدیل شده و تنها موضوعی است که می تواند قدرت و مخالفان آن را با یکدیگر آشتی دهد و افکار عمومی ای طالب جنگی را در آستانه شروع جنگ بسیج کند.

آذربایجان دیگر یک کشور ضعیف و منزوی سالهای اول استقلال خود نیست. قدرت در برابر کودتای برخی از جنگ سالاران که تقریباً منجر به تجزیه کشور شده بود، قدرتمند تر و تثبیت شده است. رهبران این کشور توانسته اند سیاست خارجی چند بعدی را بر اساس روابط خوب با روسیه، ترکیه، ایران، ایالات متحده و اسرائیل ایجاد کنند. اسرائیل و ترکیه، متحد اصلی کشور، تا حد زیادی به آمادگی نظامی و فنی آذربایجان کمک کرده اند.

در این چارچوب، روابط آذربایجان و روسیه شایسته توجهی ویژه است. حتی اگر باکو به ساختارهای نظامی و سیاسی مورد علاقه روسیه نپیوسته، آذربایجان با هوشمندی توانسته مانع از دشمنی با مسکو شود، به ویژه با عدم تلاش برای نزدیکی با غرب. از نظر مسکو، این اشتباهی است که گرجستان و ارمنستان مرتکب شده اند. به همین ترتیب، بر خلاف بسیاری از کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق، آذربایجان انقلاب رنگی را تجربه نکرده است (۱). این قیام‌ها اغلب آغشته به روحیه ضد روسی غیر قابل

تحمل برای مسکو است. در جامعه آذربایجان ، خصومت کمی نسبت به روسیه وجود دارد که زبان و فرهنگ آن به ویژه در میان نخبگان تحصیل کرده باکو از اعتبار خاصی برخوردار است. سرانجام ، روابط اقتصادی در تعادل ژئواستراتژیک روسیه و آذربایجان نقش سنگینی دارد. ایروان به این واقعیت ها بی توجه باقی ماند.

در مقابل ، نخبگان حاکم ارمنستان بارها مرتکب اشتباهاتی شده اند که به ایجاد روابط نزدیک بین روسیه و آذربایجان کمک کرده است. اولین آنها در آنچه آنرا می توان «ناسیونالیسم ضعیفان» خواند ریشه دارد که توانایی ارزیابی دقیق وضعیت منطقه را می گیرد و همواره به ضرر ارمنستان عمل کرده است. با تمرکز بر روی مسئله نسل کشی سال ۱۹۱۵ - که در امپراتوری عثمانی و نه در روسیه انجام شده و آذربایجانی های دیروز و امروز مسئولیتی در قبال آن ندارند - نخبگان ارمنستان هرگونه امتیاز دادن به قره باغ را رد کرده اند ، حتی برای بازگرداندن حداقل بخشی از مناطق اشغالی. از اینهم بد تر ، نخست وزیر نیکول پاجینیان که پس از یک انقلاب رنگی ضد فساد و مزین به غرب گرائی ای که به مذاق مسکو خوش نیامد ، در سال ۲۰۱۸ به قدرت رسید ، «اصول مادرید» را به یکباره کنار گذاشت (۲). او با گفتن اینکه قره باغ باید به ارمنستان متصل شود ، از بحثهای ۲۵ ساله تحت نظارت گروه مینسک که توسط سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) برای حل و فصل منازعات ماموریت یافته بود، سرپیچی کرد .

در مواجهه با چنین سازش ناپذیری ، آنها از سوی کشوری بسیار کوچک و ضعیف از نظر اقتصادی و نظامی ، حفظ حمایت بدون قید و شرط برای مسکو دشوار شد. اما علاوه بر تحولات دو کشور در حال جنگ ، در واقع تحولات روسیه است که این کشور را وادار کرد تا حمایت خود از ایروان را به سود باکو کاهش دهد. برای توضیح این موضوع ، لازم است که به دو بازیگر اصلی دیگر درگیر در منطقه، ترکیه و ایران نظر اندازیم.

ایران به رغم نزدیکی هویتی با آذربایجان ، که به دلایل ژئوپلیتیک و به دلیل روابط خوبی که باکو با ایالات متحده و اسرائیل برقرار کرده ، به آن بی اعتماد و به طور سنتی طرفدار ارمنستان است. اما ایران نیز در جهتی منفی برای ارمنستان تحول یافته است. امری که ایروان نمی خواست آنرا ببیند. در واقع ، اگر تهران در سال ۱۹۹۴ هنوز می توانست از آرمان ارمنی در برابر آذربایجان دفاع کند ، امروز دیگر چنین نیست و در جامعه ایرانی عامل آذری اکنون بسیار قویتر است. ناگفته نماند که آذربایجان نیز دیگر کشور سال ۱۹۹۰ نیست و از سال ۱۹۹۶ خط لوله باکو- تفلیس- جیحان آنرا به یک قدرت نفت و گاز غنی و با نفوذ برای تأمین منابع منطقه ای و اروپایی تبدیل کرده است.

ترکیه ، به نوبه خود ، پس از باتلاق سوریه و کودتای نافرجام ۲۰۱۶ ، به یک اسلام-ملی گرایی سخت در سیاست داخلی و خارجی روی آورده و خود را از لنگرگاه غربی جدا کرده است که آن را مجبور به اعتدال در درگیری ارمنستان و آذربایجان و خویشتنداری در برابر روسیه می کرد. در اینجا نیز ایروان تحولات حاصل از این تغییرات در قدرت ترکیه ای را دست کم گرفت ، که اکنون در خارج از مرزهای خود مداخله گرتر است.

اما اگر یک کوری برای ارمنستان در درگیری با آذربایجان بر سر قره باغ سرنوشت ساز شده باشد ، همانا ناتوانی در خواندن تغییرات در روسیه بوده است . قدرت حامی در شوروی سابق ، که بی شک علی رغم تزلزل در «خارج از مرزهای» نزدیکش، هنوز هم یک نقش اول را بازی می کند،منافع روسیه اکنون با منافع ارمنستان متفاوت است.

## حضور فعالانه آنکارا

بنابراین طبیعی است شاهد باشیم که روسیه ، با یک ارمنستان سازش ناپذیر ، اما ضعیف و منزوی و آذربایجانی مصمم و تقویت شده ، چاره ای جز خنثی کردن اولی برای تقویت دومی نداشت. درک سیاست جدید روسیه در مورد منازعه قره باغ ما را مجبور می کند که به تجزیه و تحلیل نگرش ترکیه در این جنگ و حتی ورای آن ، با پیکربندی پیچیده روابط دو جانبه روسیه و ترکیه که فراتر از مسئله قره باغ است ، پردازیم .

ترکیه توسط یک دولت ائتلافی اداره می شود که یکی از مولفه های آن حزب حرکت ملی ( Milliyetçi Hareket Partisi) است. این حزب همانطور که از نامش پیداست، به خاطر ملی گرایی و همبستگی اش با ملی گرایان کشورهای دیگر ترک زبان ، از جمله آذربایجان که همیشه نظریه های پان ترکیست در آن رواج داشته، شناخته می شود. اما مهمتر از همه حزب اصلی قدرت ، حزب عدالت و توسعه (AKP) و رهبر آن است که پس از دو دوره نسبتاً لیبرال و طرفدار اروپا بین ۲۰۰۲ و ۲۰۱۱ ، به لطف بحران سوریه و اثرات آن در زندگی سیاسی داخلی ، مسیر یک رفتار ملی گرایانه و انتقادی تر در برابر غربی را پیش گرفت که با ترکیه و متحد آذربایجانی آن خصومت می ورزد. با احساس عدم درک و عدم علاقه (مانند روسیه) از سوی غربی که به نظر می رسد بیش از حد طرفدار تزه های آرامنه در قره باغ است ، ترکیه این بار با دخالت در درگیری به شکل مشاوره نظامی ، تأمین سلاح ، به ویژه هواپیماهای بدون سرنشین و ظاهراً انتقال مزدوران سوریه ای اش، از طرف آذربایجانی حمایت کرد.

اما فراتر از این تعهد مستقیم ترکیه ، اولین نتیجه گیری این است که روسیه با تلخی مجبور به پذیرش آنست که سی سال پس از پایان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، دیگر توانایی تصمیم گیری به تنهایی درباره سرنوشت اقمار سابق خود را ندارد. از یک سو کشورهایی مانند آذربایجان که استقلال و حاکمیت ملی به دست آورده اند و از سوی دیگر بازیکنانی جدید نیز در صحنه ظاهر شده و امتیازاتی کسب کرده اند ، مانند ترکیه در قفقاز و آسیای میانه و چین که حداقل به لحاظ اقتصادی در منطقه ای که معمولاً به روسیه اختصاص داشت ، فعال است. در مورد قفقاز ، اوضاع برای مسکو بسیار مهم است ، زیرا یک قرن و نیم از زمانی می گذرد که یک قدرت خارجی جرات به چالش کشیدن روسیه در مرزهای نزدیکی را پیدا کرده است. به عبارت دیگر ، اگرچه فضای پس از اتحاد جماهیر شوروی همواره موضوع درگیری از نظر اقتصادی ، سیاسی ، ایدئولوژیکی بوده ، اما این اولین بار پس از مدت ها است که رقابت وارد عرصه نظامی می شود.

به نظر می رسد عزت نفس پوتین از مشارکت نظامی قاطع ترکیه ، که متحد آذربایجانی را قادر به پس گرفتن مناطق از دست رفته خود کرد ، صدمه دیده است و در آن فعال شدن ترکیه در قفقاز را می بیند ، جایی که عثمانی ها یک قرن و نیم پیش توسط نیروهای تزار بیرون رانده شده بودند. دلایل پیچیده ای برای اینکه پوتین حمله ترکیه به قفقاز را بپذیرد، وجود دارد. او به ترکیه ، هم بمثابه یک کشور رقیب و هم یک کشور حائل در صحنه تئاترهای دیگری به جز قفقاز ، در سوریه و لیبی، و هم پیمانی در برابر غرب که روس ها و ترک ها می خواهند آنرا دور از حل و فصل منازعات منطقه ای نگه دارند ، نیاز دارد.

## یک اسب تروا برای پوتین

پوتین توانسته از اختلاف بین ترکیه و متحدان سنتی غربی اش برای تضعیف ، حتی بی ثبات کردن ناتو استفاده کند. او که در این کار تا حدی موفق بوده امروز به جایی رسیده که مجبور به پرداخت هزینه



برای آن است، چراکه قادر به کنترل رفتار پر آشوب اردوغان نیست. ترکیه با فاصله گرفتن از غرب، که آنرا متهم می کند فقط منافع امنیتی فوری خود را به ضرر آنکارا دنبال می کند، به روسیه نزدیکتر شده است. در حالیکه که بحران سوریه موجب از هم گسستگی ناتو شده، و اگرچه آنکارا و مسکو از مواضعی مخالف در سوریه دفاع می کنند، روسیه به نگرانی های امنیتی ترکیه توجه و همراهی بیشتری نشان داده است. روسیه به عنوان یک قدرت نیابتی در سوریه، به ترکیه اجازه داد تا برای اطمینان بیشتر از امنیت مرز طولانی خود در این کشور حضور داشته باشد تا از نفوذ چریکهای حزب کارگران کردستان (پ ک ک)، که از حمایت مستقیم غرب در چارچوب مبارزه با سازمان دولت اسلامی (OEI) برخوردارند، جلوگیری کند.

علاوه بر این، پوتین با سو استفاده از بی اعتمادی غرب برای تجهیز ترکیه به موشک های پاتریوت، توانست S400 های خود را به آنکارا بفروشد و ترکیه را به اسب ترای غیر منتظره ای برای تضعیف رقیب غربی تبدیل کند. علاوه بر این، همکاری های اقتصادی و انرژی بین روسیه و ترکیه آنقدر مهم و متنوع است که اقتصاد آنها را بسیار به یکدیگر وابسته کرده. روسیه از نظر سیاسی، استراتژیک، اقتصادی، رهایی ترکیه را از دام غرب همراهی کرده است، حتی اگر به بهای شکوفایی این کشور در فضای قفقاز و در طولانی مدت در شرق میانه باشد. پایان دادن به جاه طلبی های ترکیه در «خارج از مرزهای» نزدیکش برای روسیه به معنی حمله نیابتی به این کشور در جبهه سوریه است که عوارض هشدار دهنده روشنی خواهد داشت بدون آنکه موفقیت واقعی به همراه آورد.

با آگاهی از اینکه مرز هایش با سوریه برای ترکیه اهمیتی بنیادین دارد، روسیه شبکه های خود را در ادلب فعال می کند، همانطور که می تواند در مناطق دیگر تحت اشغال اش، شورشیان طرفدار ترکیه را بمباران کرده و به آنکارا یادآوری کند که نمی تواند ادعای قدرت مطلق در منطقه را داشته باشد. اما هرچه روسیه شورشیان مورد حمایت ترکیه در سوریه را هدف قرار می دهد، حمایت ترکیه از

آذربایجان بیشتر می شود. این توازن قدرت مسکو و آنکارا را مجبور به مذاکره و توافق بر سر توازن نفوذ می کند ، مانند جنگ قره باغ فعلی که روسیه مجبور شده است با ترکیه کنار بیاید.

## یک نظم منطقه ای جدید

از این جنگ جدید قره باغ که شش هفته به طول انجامید ، می توان چندین درس آموخت. در سیاست داخلی ، قدرت در ایروان بدنبال استعفای اجباری نخست وزیر نیکول پاشینیان ، تضعیف می شود ، امری که همچنین درسی است برای هر دولت ارمنستان که بیش از حد از مسکو فاصله بگیرد (یک سیگنال). از طرف دیگر ، در جمهوری آذربایجان قدرت استبدادی رئیس جمهور الهام علی اف تقویت خواهد شد.

یک نظم منطقه ای جدید با ویژگی های زیر در حال شکل گیری است:

- روسیه ، که بر طرح صلح امضا شده بین ارمنستان و آذربایجان نظارت داشت ، نشان داد که همچنان نیرو اصلی در حوزه منطقه است و حتی حضور خود را تقویت می کند. در واقع ، برای اولین بار در تاریخ درگیری ، روسیه قادر به استقرار یک نیروی نظامی متشکل از ۲۰۰۰ نفر خواهد بود ، که وقتی از بی میلی آذربایجان نسبت به هرگونه حضور نظامی روسیه در قفقاز خبر داشته باشیم ، امری غیر منتظره بوده است.
- ترکیه در قفقاز در حال پیشروی است ، زیرا حمایت آن از آذربایجان در پیروزی باکو نقش مهمی داشت. از نظر حق الزحمه ، او یک راهرو بین نخجوان و آذربایجان بدست می آورد ، که برای او به معنای ارتباط با بقیه جهان ترک زبان است ، یک خط ارتباطی که از استانبول به دامنه های آسیای میانه می رود ، به عبارت دیگر تحقق یک رویای قدیمی ترکیه ؛
- حضور غرب در حال کمرنگ شدن است زیرا طی شش هفته درگیری روسای جمهور گروه مینسک ، فرانسه و ایالات متحده چندان دیده و شنیده نشدند و حتی به مذاکرات برای حل درگیری دعوت نشدند. در مواجهه با این مسئله ، ترکیه و روسیه نشان می دهند که می توانند

با همکاری یکدیگر در مناطق مختلف جهان ، قره باغ ، لیبی ، سوریه و سایر مناطق ، با وجود اختلاف نظرهای خود ، به درگیری ها پایان دهند و غربی را دور بزنند که زین پس مجبور است تغییر در یک نظم بین المللی ای را بپذیرد که دیگر همان چیزی نیست که بود.

۱- انقلاب های رنگی یا «انقلاب های گل» به مجموعه ای از خیزش های مردمی اشاره دارد که عمدتاً مسالمت آمیز و مورد حمایت غرب است ، که برای برخی باعث تغییر دولت در سال های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶ در اوراسیا و خاورمیانه شد: گل‌های رز در گرجستان در سال ۲۰۰۳ ، انقلاب نارنجی در اوکراین در سال ۲۰۰۴ ، انقلاب لاله در قرقیزستان ، انقلاب جین در بلاروس و انقلاب سرو در لبنان در سال ۲۰۰۵.

۲- گروه مینسک سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) در سال ۲۰۰۷ اصول اساسی برای حل مسالمت آمیز منازعه قره باغ را ارائه داد. این اصول مادرید به عنوان یک اساس کار برای روند صلح به رهبری گروه مینسک است.